

# نوشتن عمل و حشیانه‌ای است

به انگیزه نمایش «گفت‌وگو بعد از خاک‌سپاری»

اثر یاسمینا رضا



کتاب

حماقت صدای مان در نمی‌آید و حقیقت را به زبان نمی‌آوریم. به‌خصوص در مورد آثار هنری مبتدل، که یا ابتدال‌شان را نمی‌فهمیم و یا از ترس متهم شدن به بی‌فرهنگی و یا بی‌ذوقی دم بر نمی‌آوریم. سرچ، تابلویی کاملاً سفید را به قیمتی گزاف از نمایشگاه نقاش معروفی خریده و حالا حیران است که چرا دوست چون جونی و قدیمی‌اش، «مارک»، او را سرزنش می‌کند.

مارک: دوستم سرچ، یه تابلو خریده تقریباً یک متروشت و عرضش هم یک متروبیسته... تابلویی سفید، با خط‌هایی سفید. سرچ مرفه، اما نه اون قدر که دوست هزارتا بابت یه تابلوی سفید بده! (نمایشنامه هنر)

اما برای سرچ تنها این مهم است که تابلو منسوب به نقاش معروفی است و برای همین تازه معتقد است که شانس آورده و تابلو را مفت خریده و مطمئن است تابلو بیش از این‌ها ارزش دارد و به هیچ‌وجه زیر بار حرف‌های مارک نمی‌رود که معتقد است سرچ در واقع خودش را مسخره کرده و «به‌خاطر یز» و «از سر پوچی» دست به این خرید زده است. یاسمینا در این باره گفته: «خودفریبی عنصر مسلط نهاد بشری است؛ و این خودفریبی تنها دروغ گفتن به دیگران نیست؛ دروغ گفتن به خود است.»

با این‌که زن گنده‌ای شده‌ام و ظاهراً دیگر نباید به داستان‌های کودکانه استناد کنم، همچنان، چون دوران کودکی، «لباس جدید پادشاه» اثر هانس کریستین اندرسن دست از سرم بر نمی‌دارد و گمان دارم که هنوز برایم یکی از ترازوهای اصلی سبک سنگین کردن خواننده‌ها و یا دیده‌هایم است. داستان اندرسن از این قرار است که پادشاهی از خیاطان، لباسی کاملاً بی‌عیب می‌خواهد اما هر لباسی که برایش می‌دوزند عیبی دارد و سر دوزنده لباس را به باد می‌دهد. تا آن‌که خیاط زرنگی به شاه می‌گوید لباسی برای شما می‌دوزم که فقط آدم‌های دانا و هنرشناس قادر به دیدن آن باشند و وقتی دست‌خالی به دیدن پادشاه می‌آید و می‌گوید که لباس شما آماده است، پادشاه از بیم آن‌که احمق و نادان به نظر بیاید دست در آستین‌های خیالی لباس می‌کند و آن را می‌پوشد و از آن به بعد هیچ‌کس، از ترس متهم شدن به حماقت، جرأت نمی‌کند که به زبان بیاورد پادشاه کاملاً عریان است و لباسی بر تن ندارد.

«سرچ» آدم داستانی نمایش‌نامه «هنر» اثر یاسمینا رضا هم از جنم همین آدم‌هاست و شاید قسم عظیمی از ما آدم‌ها چنین‌ایم که از ترس متهم شدن به

آدم دیگر این نمایشنامه، «ایوان» است، دوست مشترک سرج و مارک که عمری ریسندگی بوده و اخیراً بازار یاب یک عمده‌فروشی نوشت‌افزار شده و عن‌قریب است که ازدواج کند. او در حالی که با مارک موافق است، قادر است مثل سرج خطوط سفید در متن سفید را ببیند و فکر می‌کند که سرج خرید درستی کرده. او نه می‌خواهد چون سرج «مرجع باشد» و نه چون مارک «به واسطه وجود خودش» وجود داشته باشد. تنها چیزی که می‌خواهد این است که «دوست بانمک» آن‌ها باقی بماند و رابطه دوستی سه نفره‌شان خدشه نبیند. ولی درعین حال هم‌اوست که می‌داند «رابطه‌ای را که از بین رفت نمی‌توان با کلمات و یا یادآوری اتفاقات بازسازی کرد.» و می‌داند آن چه سرج، مارک و او را به هم پیوند می‌داده، بابت نگرش‌شان نسبت به تابلو سفید، شکسته است. او چون نویسنده و خالق خود می‌داند که روابط بین آدم‌ها چه قدر سطحی، آبی و قابل تغییر است. شاید همین علم به سطحی بودن عموم آدم‌هاست که یاسمینا رضا را بی‌حوصله کرده. او مانند آدم‌های داستانی‌اش کم می‌خورد، تند و باهیجان حرف می‌زند، دائم می‌خندد و مثل همان آدم‌ها اهل میان‌بر و عصبانیت و تناقض است. برای کسانی که او را ندیده‌اند زنی است آرام، مطمئن، جدی و بلندپرواز و آن‌هایی که از نزدیک او را می‌شناسند می‌گویند کمرو است و ناراضی از خود. درباره خودش گفته است: «می‌ترسم که حوصله‌ام از اطرافیان و از همه سر برود. مردم خوش‌خلق نیستند و ایضاً باهوش. آن‌ها نمی‌توانند حقایق را، حتی از فاصله کم ببینند. من حوصله موفقیت را هم ندارم؛ هیچ چیز کشنده‌تر از این نیست که آدم هر جا برود و در کانون توجه مردم باشد.»

#### یاسمینا رضا:

«زندگی تصنعی است. آدم فکر می‌کند

که همه چیز مفت و مسلم به چنگش می‌آید

و در عمل می‌بیند که خیر، از این خبرها هم نیست

و آدم باید برای به‌دست آوردن و متمتع شدن با پشتکار

و سرسختی بجنگد که بتواند چیزی را که می‌خواهد تصرف کند.

خود من برای تک‌تک آثارم و برای انجام کارهایی که موفق به انجامش شده‌ام

با جنگ و دندان جنگیده‌ام و هیچ چیزی را مفت و مسلم به‌دست نیآورده‌ام؛ و برای

همین معتمد واقعیت در درون ما است و نه در خارج از وجود ما

این نویسنده مردم‌گریز در ۱۹۵۹ از یک تاجر دورگه ایرانی - روسی و یک ویولونیست مجار در پاریس به دنیا می‌آید و در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه پاریس تحصیل می‌کند و بعد به قصد بازیگر شدن نزد «ژان لوکوک» می‌رود. - می‌خواستم بازیگر شوم، ولی خیلی زود پشیمان شدم؛ بازیگر که می‌شوی دیگر سرنوشتت دست خودت نیست.

برای همین دست از بازیگری می‌کشد و به تشویق پدر به نمایشنامه‌نویسی رو می‌آورد و با همان نمایشنامه اول «گفت‌وگو بعد از خاک‌سپاری»، برنده جایزه مولی‌یر می‌شود و اسمش سر زبان‌ها می‌افتد؛ این نمایشنامه اخیراً در کارگاه نمایش «حمید سمندریان» و به کارگردانی «بورژین عبدالرزاقی» و با اجرای قابل قبولی به صحنه رفته است.

درون مایه اصلی گفت‌وگو بعد از خاکسپاری به ما می‌گوید که روابط بین آدم‌ها چه قدر شکننده و آسیب‌پذیر است و روی هیچ ارتباطی، ولو ارتباط عاشقانه، نمی‌شود حساب کرد. یاسمینا شدیداً به عشق بدبین است و می‌گوید که هیچ چیزی مانند عاشق بودن آدمی را نمی‌رنجاند؛ «اگر نمی‌خواهیم درد بکشیم، نباید عاشق شویم.» و معتقد است که جاده خوشبختی از جاده فراموشی می‌گذرد. آدم‌های او به‌طور دائم در تقابل با همدیگر و نیز با خودشان هستند و در واقع دائماً با همه، به‌خصوص خودشان، در حال کشتی گرفتن‌اند. و از دیگری و یا خودشان فرار می‌کنند. آن‌ها نه تنها با دار و دنیا که با خودشان نیز در تضاد هستند و ناسازگار و به این تعبیر، چون مگسی که در دام عنکبوتی گرفتار شده، اعمال و حرکات گاه خنده‌آور از شان سر می‌زنند. یاسمینا رضا جایی گفته است: «زندگی تصنعی است. آدم فکر می‌کند که همه چیز مفت و مسلم به چنگش می‌آید و در عمل می‌بیند که خیر، از این خبرها هم نیست و آدم باید برای به‌دست آوردن و متمتع شدن با پشتکار و سرسختی بجنگد که بتواند چیزی را که می‌خواهد تصرف کند. خود من برای تک‌تک آثارم و برای انجام کارهایی که موفق به انجامش شده‌ام با جنگ و دندان جنگیده‌ام و هیچ چیزی را مفت و مسلم به‌دست نیآورده‌ام؛ و برای همین معتمد واقعیت در درون ما است و نه در خارج از وجود ما.» و در رمان «حرمان» از زبان آدم داستانی‌اش می‌گوید: «بیرون از آدم دنیایی وجود ندارد، اگر داشت من یک لحظه سرحام بند نبودم و آن قدر دور دنیا می‌چرخیدم که جاده کم بیاید.» و باز در همان جا می‌گوید: «همیشه، دنیا عرصه را به من تنگ کرده است و امروز من می‌خواهم عرصه را به دنیا تنگ کنم.» در سال ۲۰۰۰، یاسمینا رضا نمایشنامه «زندگی ضربدر ۳» را می‌نویسد که این نمایشنامه در پاریس، به نقش‌آفرینی خودش در نقش «اینس»، روی صحنه می‌رود و این درحالی است که نمایشنامه «هنر» در سال ۱۹۹۵، علاوه بر دریافت جایزه بزرگ مولی‌یر، او را به شهرت جهانی رسانده است. در این باره گفته است: «نقش غافلگیرکننده‌ای بود چون اینس یک قربانی است و قرار نبود من قربانی باشم.» در زندگی ضربدر ۳، که به «سه روایت از زندگی» هم ترجمه شده، ما با دو زوج روبه‌رو هستیم که در دو روایت آن، زن یکی از این دو به مرد آن دیگری، که به نوعی رئیس شوهرش محسوب می‌شود - احتمالاً برای تفریح شغلی شوهرش

اقبال نشان می‌دهد. آن‌چه در این نمایش نظرگیر است عیان کردن این موضوع است که با عوض شدن کوچک‌ترین مشخصه زندگی کل یک ارتباط و یا ماهیت زندگی افراد، به چشم به‌هم‌زدنی، دستخوش تغییر می‌شود. در این نمایشنامه، تماشاگر سه‌بار شاهد ورود زوج میهمان به خانه زوج میزبان و بعد خروج آن‌ها از آن خانه است و هر بار همه‌چیز عیناً، ولی با تغییرات خیلی کوچکی تکرار می‌شود و می‌بینیم که همان تغییرات بسیار جزئی چه تغییری در کل روند پیش‌آمدها و زندگی این افراد پیش می‌آورد. این نمایش به کلامی که خود یاسمینا در جایی گفته شبیه است: «تلاش می‌کنم براساس بنیادی‌ترین چیزها بنویسم. تلاش می‌کنم با کمترین چیزها تقریباً همه‌چیز را بگویم...» و باید بگوییم که موفق هم شده است.

امروزه یاسمینا رضا با آثار متعدد، که ماقبل آخرین آن «خدای کشتار» و آخرین آن «سپیده‌دم، عصر یا شب» است، معروف‌ترین نمایشنامه‌نویس فرانسه است و این در حالی است که خودش به کزات گفته: «نوشتن عمل وحشیانه‌ای است.» در خدای کشتار، مثل آثار گذشته‌اش، با روایت یک ماجرا و توصیف یک موقعیت به ظاهر ساده نشان می‌دهد که روابط به همان سادگی که شکل می‌گیرند از بین می‌روند. در این متن اجتماعی پسر یک وکیل پولدار پسر یک فروشنده لوازم خانگی را کتک می‌زند و پدر و مادر این دو پسر، در هنگامی که ظاهراً می‌خواهند ماجرا را منطقی حل و فصل کنند، کارشان به دعوا می‌کشد. در واقع رضا از راه یک دعوای کودکانه به روابط درب‌وداغان زن و شوهرها و ارتباط درب‌وداغان‌تر شهروندان با هم می‌رسد و می‌نمایاند که چه‌گونه آدمیزاد در موقعیت‌های پرتنش

و سحت خود واقعی‌اش را نشان می‌دهد.

یاسمینا رضا مدت‌های مدید سایه به سایه نیکلای سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه، حرکت کرده و حتی در جلسات محرمانه و محافل خصوصی، موی دماغ او نسد، است و کتاب آخرش، سپیده‌دم، عصر یا شب، حاصل این تلاش شبانه‌روزی است که در اوت ۲۰۰۷ میلادی در تیراژ ۱۰۰ هزار نسخه در پاریس به چاپ رسیده و یکی از بزرگترین حوادث فرهنگی فرانسه در چند سال اخیر را رقم زده است. این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است. درباره این کتابش گفته: «چهره‌های سیاسی، فشرده‌ای از بشریت هستند؛ من درباره آن چهره‌های سیاسی حرف می‌زنم که به دنبال قدرت مافوق‌اند؛ تونی بلر، نیکلای سارکوزی و انگلا سِرکل. آن‌ها از تخم‌وترکه بخصوصی‌اند، ظاهرشان مثل ما است ولی شکننده‌تر، قدرتمندتر، ضعیف‌تر، مضطرب‌تر، مقاوم‌تر و بیش‌از هر چیز آسیب‌پذیرترند. این همان چیزی است که من درباره‌اش نوشته‌ام.

نمایشنامه‌های یاسمینا رضا به سی‌وینج زبان ترجمه شده و بازیگرانی چون شون کانری، رابرت دونبرو و ال پاچینو گفته‌اند که آرزومند بازی در نمایشنامه‌های او هستند. سوزه‌های او بکر و پرداخت آن‌ها ویژه است و خیلی‌ها عقیده دارند که آثارش در امتداد آثار ناتالی ساروت، نویسنده زن فرانسوی و یادآور نمایشنامه‌های هارولد پینتر است. گرچه یاسمینا به خلاف پینتر کمتر به زبان و بیش‌تر به ساختار نمایشی می‌پردازد. □

## ژویشگاه علوم انسانی فرهنگی

### کتاب‌شناسی

۱۹۸۷ - گفت‌وگو بعد از خاکسپاری (نمایشنامه، برنده جایزه مولی‌یر به عنوان بهترین نویسنده)

۱۹۸۹ گذر زمستان (نمایشنامه، برنده جایزه مولی‌یر برای تئاتر نو)

۱۹۹۴ هنر (نمایشنامه، برنده جایزه بزرگ مولی‌یر)؛ تله‌تئاتر این اثر زمستان ۸۷ از شبکه چهار تلویزیون پخش شد. ۱۹۹۵ مرد اتفاقی (نمایشنامه)

۱۹۹۹ حرمان (رمان)

۲۰۰۰ زندگی ضریب ۳ (نمایشنامه)

۲۰۰۳ آدام ابربرگ (رمان)

۲۰۰۴ یک نمایش اسپانیایی (نمایشنامه)

۲۰۰۵ سورتمه ارتور شوپنهاور (نمایشنامه)

۲۰۰۷ خدای کشتار (نمایشنامه)؛ این نمایش زمستان ۸۷ در تئاتر شهر روی صحنه آمد.

۲۰۰۷ سپیده‌دم، عصر یا شب (رمان خاطرات سیاسی)

### یاسمینا رضا

مدت‌های مدید سایه به سایه

نیکلای سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه

حرکت کرده و حتی در جلسات محرمانه و

محافل خصوصی، موی دماغ او شده است و کتاب آخرش

سپیده‌دم، عصر یا شب، حاصل این تلاش شبانه‌روزی است

که در اوت ۲۰۰۷ میلادی در تیراژ ۱۰۰ هزار نسخه در پاریس

به چاپ رسیده و یکی از بزرگترین حوادث فرهنگی فرانسه در چند سال

اخیر را رقم زده است، این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است. درباره این

کتابش گفته: «چهره‌های سیاسی، فشرده‌ای از بشریت هستند؛ ظاهرشان مثل ما

است ولی شکننده‌تر، قدرتمندتر، ضعیف‌تر، مضطرب‌تر، مقاوم‌تر و بیش‌از هر چیز

آسیب‌پذیرترند